تاريخ حج گزاري مسلمانان و سهم ايرانيان در آن

رسول جعفريان

در باره كتاب دُرر و مؤلف آن

اين كتاب ، كه در پيشديد شماست ، نوشته عبدالقادر بن محمد بن عبدالقادر بن محمد انصاري حنبلي مصري ، از علماي قرن دهم هجري است . بي مقدمه بايد گفت علاقه نويسنده به حج ، به خاطر آن است كه پدرش عمري را در ديوان حجِّ حكومتِ مماليك سپري كرده اسـت . پدر وي ، محمـد بدرالدين بن عبدالقادر جزيري است ، كه در 880 ق . به دنيا آمد ( ج1 ، ص470 ) و به سال 944 درگذشت . وي در زمان مماليك چركسي و حتي پس از روي كار آمدن عثماني ها ، در سال 923 ، شغل خود را در ديوان حج مصري همچنان داشت .

جزيري ، شرح حال پدر و شغل وي را با عنوان « كاتب ديوان امرة الحاج من ديوان السلطنة الشريفه » به تفصيل آورده است ( 1/170 ) . آن ايام پسر ( مؤلف همين كتاب ) ، همراه پدرش به حج مي رفت ؛ « و سافرت معه نائباً مرّات » ( 1/172 ) و ضمن آن ، به كار تجارت و علم اندوزي مي پرداخت ؛ « و أتسبّب مع ذلك ببعض التجارة » ( 1/175 ) ؛ اما به سرعت تجارت را رها كرد و به سراغ علم رفت .

او شرحـي از تحصيـلات و مشايـخ خود را همانجا به دست داده است ( 1/173 و 175 ) .

سر و كار عبدالقادر و پدرش با امر حج ، سبب شد تا وي كاري عظيم و شگرف

69

در زمينه حج انجام دهد ، كه همين « كتاب درر الفرائد المنظمه في أخبار الحاج و طريق مكة المعظمه » است . اين كتاب ويژه اخبار حج است . گرچه به مطالبي نيز به صورت حاشيه اي ، و همچنين مطالبي در باره تاريخ مصر ، به خصوص واليان اين ديار پس از روي كار آمدن عثمانيان دارد كه بسيار مغتنم است .

مطالب اين كتاب نيز ، مانند تواريخ ديگر ، آن مقدار كه مربوط به زمان خودِ مؤلف و مشاهدات اوست ، ارزش زيادي دارد . در واقع حوادث مربوط به حج در دهه هاي مياني قرن دهم ، بسيار مفصل تر از بخش هاي ديگر است و دليلش هم معاصر بودن مؤلف با اين تحولات مي باشد .

البته نگارش در باره حج ، راه هاي حج ، حوادث مكه و مدينه ، كه غالبا مربوط به حج است ، پيشينه ديرينه دارد . آثار فراواني در اين زمينه نوشته شده كه بسياري از آن ها مورد استفاده همين مؤلف در اين كتاب است . اما آن آثار هر كدام به موضوعي خاص ؛ مثلاً راه ها ، يا شاهاني كه حج به جاي آورده اند ، يا اخبار مكه اختصاص داشته است ؛ اما آنچه در اين كتاب جالب است ، توجه به موضوع حج به صورت يك كل يا به عبارتي بررسي تمامي ابعاد آن ، به صورت يك كار دايرة المعارفي و البته در قالب موضوعي است . نگاهي به عناوين اصلي كتاب ، به خوبي نشان مي دهد كه هدف مؤلف نوشتن كتابي دايرة المعارفي در باره حج ، با زاويه ديد تاريخي است . بيان نظام حج گزاري در دوره اي كه حج و ديوان حج يكي از گسترده ترين سيستم هاي اداري را داشت ، از ويژگي هاي مهم اين كتاب و برگرفته از تجربه هاي شخصي وي در كنار پدرش مي باشد . بيان اصطلاحات اداري مربوط به حج ، كه بسياري هم برگرفته از كلمات فارسي است و از طريق ترك هاي مملوكي به نواحي مصر و شامات رفته ، با دقت و مبسوط بيان شده است . برخي از نمونه ها : مَهتار طشت خانه ، مَهتار فراش خانه ، مهتار ركاب خاناه ، ارمغانات ، حوائج خاناه ، و بسياري ديگر .

چاپ كتاب به هيچ روي در شأن موضوع و حجم اطلاعات آن نيست . وجود اغلاط فراوان ، ناخواني ها و بدخواني هاي گسترده ، نداشتن فهرست اعلام و اماكن و بسياري از دشواري هاي ديگر ، اموري است كه مي طلبد اين كتاب يك بار ديگر با تصحيح عالي ، به وسيله چند متخصص كه با تاريخ و جغرافي ، در ابعاد وسيع آشنايي داشته باشند ، عرضه شود .

70

گزارش مقاله ما ، بر اساس چاپ مصحّحي به نام محمد حسن اسماعيل از انتشارات دارالكتب العلميه است . وي مي گويد : كتاب را بر اساس سه نسخه تصحيح كرده است ، چيزي كه ادعاي وي را در مقابله سه نسخه در پاورقي ها نشان دهد ، وجود ندارد ؛ گرچه صفحاتي از اين چند نسخه پس از مقدمه آمده است . شگفت آن كه در مقدمه چند سطريِ او هم ، اشاره اي به زندگي مؤلف نيست و معلوم نيست از كجا روي جلد نوشته شده كه وي در سال 977 درگذشته است .

قطب الدين نهروالي ( 917 ـ 990 ) كه روابط نزديكي با نويسنده داشته ، در البرق اليماني كه در سال 982 نوشته شده ، از وي ياد كرده و بر او رحمت فرستاده است و اين نشانگر آن است كه پيش از اين تاريخ درگذشته است .

جزيري آثار ديگري هم دارد كه خلاصة الذهب في فضل العرب ، از آن جمله است . توجه وي به دفاع از عرب در ضمن همين كتاب هم آشكار است . با وجود تهاجم قبايل عربي ، نگاه وي چنان است كه معمولاً حقوق آنان پرداخت نمي شده و همين سبب آن حوادث مي شده است ! عمدة الصفوة في حل القهوة اثر ديگري است كه در باره حكم قهوه در سال 966 نوشته شده و كتاب هاي مربوط به اين موضوع همزمان با رواج يافتن قهوه در شرق ، در ميان فقهاي سني فراوان است .

71

فهرست اجمالي كتاب چنين است :

باب اوّل : ابتداي بناي كعبه و فضل آن و معناي حج و عمره و اخبار مكه و قبايل ساكن در آن ، تا پيش از اسلام .

باب دوم : در باره امارت حاج و اين كه رسول چگونه حج گزارد و شرايط امير الحاج ، مناصب تابعه امارت حج .

باب سوم : فتح مكه و امير الحاج هاي از زمان رسول تا زمان مؤلف و مرور بر برخي از وقايع در مكه و راه هاي حج .

باب چهارم : شرح ديوان امارت حاج . چگونگي آماده شدن كاروان و شرح مسيرها ، شرح شترها و وسائل سفر و قيمت ها ، تاريخ امارت حج و اعتبار و ارزش آن در ادوار مختلف .

باب پنجم : كه از مهم ترين ابواب كتاب است ، اختصاص به راه ها ، مسافت ها و مراحل ميان شام و مصر تا مكه و طوايف عرب مقيم در طول راه دارد . همين طور مختصري در باب بدر و شهداي اين جنگ و منطقه بدر ، رابغ و نيز شرحي در باره مكه و فضايل و اسامي آن در اين باب آمده است .

باب ششم : در باره مدينه و كيفيت زيارت و اعمالي است كه زائر هنگام ورود بايد انجام دهد .

باب هفتم : در باره شخصيت ها و زنان و مرداني است از صحابه و خلفا و وزرا و اكابر امرا . فصل خاصي در اين آخرين باب كتاب ، به زنان اختصاص يافته است . هرچند در موارد ديگري از كتاب هم درباره زنان مطالبي وجود دارد .

چاپ حمد جاسر از درر

وقتي كار نگارش اين مقاله پايان يافت ، جايي خواندم كه اين اثر را استاد مرحوم حمد جاسر ، در سه مجلد ، در سال 1403 چاپ كرده است . از اين كه كار كتاب را بر اساس آن انجام نداده بودم ، بسيار متأسف شدم . در سفر عمره در شعبان سال 1427 ( شهريور 1385 ) نسخه چاپي آن را در كتابخانه مسجد نبوي به دست آوردم و تازه متوجه شدم چه كار ارجمندي ارائه شده است . حمد جاسر در آنجا مقدمه اي مفصل نوشته و ضمن آن مي گويد : اين اثر ، در نوع خود اثري منحصر به فرداست ومؤلف وقايع را تا سال 972 در آن آورده است . اما اين كه چرا شخصيت وي مغفول واقع شده ، بسا به خاطر تندي هاي وي درحق علما و قضات و مدرسان باشد . وي مي نويسد : نخستين بار چند نفر از علماي مدينه نسخه اي از آن را ، در اين شهر به دست آورده ، آن را استنساخ

72

كردند و نسخه را براي چاپ براي محب الدين خطيب فرستادند . وي آن را بانسخه اي در الأزهر مقابله و در سال 1384 در 714 صفحه به چاپ رساند . به نظر حمد جاسر هر دو نسخه يك اصل داشته وبه شدّت مغلوط بوده و به علاوه ، بر اساس مسوده اولِ مؤلف كتابت شده بوده است . اين در حالي است كه مؤلف بعدها نسخه خود را تكميل كرده و برابر نيمي از كتاب بر آن افزوده است . مسوده در سال 961 تمام شده اما يادداشت هايي تا سال 972 بر آن افزوده شده است . طبعاً چاپ جديد آن ، كه از حمدجاسر است ، بر اساس نسخه هاي ديگري كه آن اضافات را دارد ، فراهم آمده است .

حمد جاسر سپس به بيان شرح حال مؤلف پرداخته و در اين باره به تفصيل سخن گفته و در ادامه شرحي از نسخه هاي مورد استفاده خود هم ، ارائه كرده است . چاپ حمد جاسر در سه جلد و طي 1923 صفحه به انجام رسيده و از آنجا تا ص2299 فهارس متعدد كتاب شامل فهرست اعلام ، امكنه ، اصطلاحات خاص ، قبايل ، اشعار و كتب است . بخش اصطلاحات آن ، به دليل اشتمال آن ها بر لغات و تركيبات فارسي و تركي ، عالي است . مؤلف در انتهاي نسخه ، ضمن اشاره به اين كه مسوده كتاب در سال 961 تمام شده ، گويا چنان اشارت دارد كه كتابت نهايي در رجب سال 990 بوده است . اين كه اين تعبير از كاتب است يا مؤلف ، بايد تحقيق بيشتري صورت گيرد . ارجاعات مقاله ما همه به چاپ دارالكتب العلميه است كه ناشري است با آثار سرقتي از ديگران و بدون تحقيق كه البته به نام تحقيق و تصحيح چاپ مي كند .

منابع كتاب

مؤلف در اين كتابِ بسيار با ارزش و پر اطلاع ، از منابع مختلفي استفاده كرده است كه به طور كلي مي توان آن ها را شامل دو بخش دانست :

منابع مكتوب : منابع مكتوب وي بسيار گسترده بوده و شامل آثار فراواني در جغرافي و تاريخ ، به خصوص منابع تاريخ و جغرافي مكه است كه تنها به اسامي بخشي از آن ها اكتفا مي كنيم . گفتني است ، وي به رغم آن كه از بسياري از كتاب هاي مورد استفاده خود نام مي برد ، اما در موارد بيشتري مطالبي نقل كرده و منبع آن ها را بيان نكرده است . به هر روي ، شماري از منابع او با ذكر برخي از صفحاتي كه از آن آثار نقل شده ، به اين شرح است :

73

ـ تاريخ مكه ازرقي ( 1/26 )

ـ مرآة الزمان سبط بن جوزي ( 1/76 )

ـ كتاب المشارق ( 1/109 )

ـ مروج الذهب ( 1/99 )

ـ حَجّة الاسلام برهان الدين بقاعي ( 1/120 )

ـ مسالك الابصار كه به اسم نويسنده آن ، ابن فضل الله از آن نقل مي كند ( 2/73 )

ـ تقويم البلدان ( 2/67 ، 161 )

ـ سفرنامه مكه يك مغربي ( كه بعد از حج به عراق آمده و گزارشي از مراحل سفر نوشته است ( 2/73 ، 80 )

ـ خطط مقريزي ( 2/110 )

ـ المسالك و الممالك ابوعبيد بكري ( 1/92 ، 2/112 ، 126 و 307 )

ـ عجايب البلدان المسمي بخريده ( 2/112 ) .

ـ السلوك مقريزي ( 2/146 ) .

ـ نزهة العيون ( 2/197 )

ـ اتحاف الوري ( در بسياري موارد )

ـ العقد الثمين ( در بسياري موارد ) .

ـ الذيل علي مرآة الزمان ( 2/248 ) .

ـ عيون التواريخ ( 2/485 )

و ده ها عنوان كتاب ديگر كه خوشبختانه بر اساس فهرست نام كتاب ها كه حمد جاسر در انتهاي چاپ سه جلدي خود از اين كتاب آورده ، مي توان نام آن ها را به دست آورد .

منابع شفاهي : منابع شفاهي وي مطالبي است كه او از طريق مسافرت به حرمين وشنيدن از اشخاص يا با نامه نگاري ، به برخي از چهره هاي برجسته در حرمين و گرفتن اطلاعات از آنان ، به دست آورده است . اين بخش حجم بالايي از مطالب موجود در كتاب را تشكيل مي دهد .

از جمله كساني كه مطالب زيادي از او نقل كرده و بيشتر آن ها از طريق نامه نگاري بوده ، قطب الدين نهروالي است كه فقيه حنفي و قاضي حنفيان مكه و مورخ بوده و كتاب البرق اليماني و نيز كتابي با عنوان « الاعلام بأعلام بيت الله الحرام » در تاريخ مكه دارد . ( نكـ : : 646/1 ، 678 ) .

براي نمونه ، گزارش سفر حج همسر شاه طهماسب را ، خود بر اساس آنچه در مكه ديده ، نقل كرده است . وي گزارشي هم از طريق همين قطب الدين نهروالي از شخصي به نام سيد مرتضي از احفاد شريف جرجاني كه در سال 968 به حج آمده بوده ، از روي كار آمدن صفويان از او نقل كرده كه خواندني و حاوي نكات تازه است ( 2/497 ـ 493 ) وي در نقل از نهروالي با عبارت « أخبرني صاحبنا الشيخ العلاّمة

74

المحقّق البليغ الأوحد قطب الملة و الدين النهروالي المكي الحنفي . . . » ( 1/150 ) . و جاي ديگر : « و كتب إلي صاحبنا الشيخ العلامة القطب النهروالي مفتي مكة » ( 1/645 ، 646 ) . البته نقل هاي شفاهي ، منحصر به آنچه از نهروالي نقل مي كند نيست ، بلكه موارد ديگر هم وجود دارد ( 1/154 ) .

اطلاعاتوي درباره حوادث دوران حياتش ؛ يعني رخدادهاي بين940 ـ 977 مفصل تر و دقيق تر از بخش هاي ديگر كتاب است .

گزارش وي از برخي از راه ها يا شهرهاي طول مسير هم شفاهي است . براي مثال ، در باره ينبع اشاره مي كند كه در حال حاضر ، قاضي آنجا ، رفيق ما برهان الدين ابراهيم بن يحيي شافعي است . سپس مي افزايد : تا آنجا كه بر من آشكار شد ، به جز وي و خانواده اش در اين قريه شافعي سني وجود ندارد . غالب اهالي قراي حجاز ، مذهب زيديه داشته و خون شافعيان را مباح مي دانند ( 2/162 ) . وي بركات پدر ابو نمي دوم را در پيري ديده بوده و او را وصف مي كند و بعد هم شرحي در باره ابو نمي ، فرزندش احمد و سپس حسن به دست مي دهد و حتي مطلبي شفاهي از حسن ، در سفرش به قاهره نقل مي كند ( 2/230 ، 240 ) . وي حتي مستقيم ازخود ابو نمي هم اخباري نقل كرده است : « فلقد أخبرني السيد الشريف أبونمي بن بركات أمير مكة . . . » ( 1/585 )

سهم ايران در كتاب

اين كتاب كه ويژه اخبار حج است ، سهم بسيار ناچيزي از آن به ايران اختصاص دارد و اخباري كه به طور كلي و معمولاً با تعبير عجم و نام برخي از شهرهاي ايران آمده ، در حدّ انتظار نيست . با اين حال ، جسته و گريخته مطالبي دارد كه گرچه بسيار اندك است ، اما مي تواند گوشه اي از مسائل حج گزاري ايران را نشان دهد .

روشن است كه حج رفتن ايرانيان ، بخشي از زندگي مذهبي آنان از همان قرون نخستين اسلامي بوده است . اما اين جماعت ، هميشه جزئي كوچك از محمل عراق بوده و به همين دليل ، نمودي را براي حضور در يك تاريخ عمومي از حج نداشته است . در طول قرون ، چهار محمل اعزام مي شد ؛ محمل عراق ، شام ، مصر و يمن ( 1/250 ) . داشتن محمل ، نشانه اي از كثرت حجاج يك ديار و مهم تر از آن ، حضور يك دولت قوي و با نفوذ در پشت

75

سر آن بوده كه مي توانسته به نوعي در حرمين هم اعمال نفوذ كند . بنابراين ، اخبار حج هم ، بر محور همين چهار مركز بود . حجاج ديگر مناطق در غرب ، ( مانند مغربي ها ، الجزايري ها و . . . ) و همين طور در شرق ( مانند شهرهاي ايران ) در حاشيه بودند . طبعاً منهاي اين كتاب ، بخشي از اطلاعات مربوط را مي توان در كتاب هاي مسالك و ممالك و نيز در شرح حال بسياري از رجال ، علما و محدّثان آن دوره به دست آورد . توجه داريم كه در طول قرون ، و به عبارتي تا قرن هشتم ، و حتي مدت ها بعد از آن ، براي اعراب يا به طور كلي غير ايراني ها ، از ايران به عنوان ايران ياد نمي شد بلكه براي نمونه از حجاج خراسان و ماوراءالنهر و . . . سخن به ميان مي آمد . به خصوص تعبير « خراسان » يا « الركب الخراساني » ( 1/341 ) . گويي در يك دوره طولاني ، اشاره به حجاج شرق بوده است . مثلاً در اين عبارت : « لم يحجّ إلي مكّة أحد من العراق و لا من خراسان ، خوفا من القرمطي » ( 1/319 ) . ياد از « جماعة السمرقنديين » در برخي از اخبار حج ( 1/340 ) ، مي تواند اشاره به اين باشد كه به هر حال در كاروان ، همشهري ها يكجا بوده و نامي هم براي خود داشته اند . نقل ديگري چنان است كه مؤلف در امر حج ، اصفهان را هم از بلاد خراسان مي داند . وي مي نويسد : يكي از زناني كه در سال 579 به حج آمد ، « ابنة الدقوسي صاحب اصبهان من بلاد خراسان » بود ( 1/360 ) .

جزيري ضمن بيان فاصله شهرها تا مكه ، از بسياري از شهرهاي ايراني و نيز شهرهاي موجود در خراسان ياد مي كند .

وي البته در شرح منازل راه ، تنها راه هاي معيّني ؛ چون راه شام و مصر به حجاز و يا راه عراق به حجاز را به صورت جزئي و مرحله به مرحله شرح مي دهد ، اما در بحث از فواصل ، فاصله شهرهاي مختلف تا مكه ، از جمله اصهفان ( 313 فرسخ ) ، توريز ( تبريز ، 360 فرسخ ) ، هرات ( 448 فرسخ ) ، بلخ ( 530 فرسخ ) ، مرو شاهجان ( 433 فرسخ ) ، غزنه ( 579 فرسخ ) ، هرمز ( 690 فرسخ ) ، كابل ( 547 فرسخ ) ، دهلي ( 1073 فرسخ ) ، فرغانه ( 590 فرسخ ) و ترمذ ( 532 فرسخ ) را مي نويسد ( 2/49 ) .

حجاج ايراني همراه حجاج عراقي

كاروان حج عراقي ، در مقابل آنچه كه از آن به عنوان كاروان حجّ شامي و مصري ياد مي شود ، شامل تمامي حجاجي بوده كه از نواحي شرق اسلامي به حج مي آمدند . اما

76

اهميت ايران به نام خراسان بود . به همين دليل « ركب عراقي » يا كاروان حج عراق ، شامل حجاجي بودكه ازبغداد وخراسان پديد مي آمد . در اخبار مربوط به حج ، در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم ، كاروان حج عراقوخراسان بايكديگر ذكرمي شود . براي نمونه ، ذيل حوادث سال 403 گفته شده است : « بطل الحج من خراسانو العراق » . يا درباره سال407 گفته شده است : « لم يحج أحد من العراق لتأخر أهل خراسان » ( 1/339 ) . اين كه تأخير خراسانيان سبب تعطيلي حج مي شده ، نشانگر اهميت حضور كاروان خراسان در كاروان عراق بوده است . اين مطلب ذيل رخدادهاي سال410 هم گفته شده كه حج عراقي هاباطل شد ؛ چراكه در رسيدن حجاج خراساني تأخيرشد ( 1/339 ) . در واقع عراقي ها منتظر رسيدن خراسانيان بودند و تأخير آنان سبب مي شد تا زمان از دست برود و اين براي حج اهميت دارد كه روي « زمان » حركت صورت گيرد .

در سال 412 ، بعد از آن كه كاروان حـج عراق براي چند سالي تعطيل بود ، سلطان محمود غزنوي در اين باره اقدام كرد و در سراسر خراسان ، اعلام حج نمود ، پولي هم براي تقسيم ميان اعراب اختصاص داد و كاروان حركت كرد . با اين حال ، قبايل عربي به فرماندهي حماد بن عدي ، برابر ايشان ايستادند كه يك جوان سمرقندي تيري به او زد و وي را كشت و كاروان نجات يافت . اما سال 413 بار ديگر : « بطل الحاج من العراق لتأخر أهل خراسان » ( 1/340 ) .

درسال 415 كاروان حج خراسان با رياست حسنك وزير ( ابوعلي حسن بن محمد نايب سلطان محمود غزنوي ) انجام شد و همزمان ، كاروان حج عراق با رياست ابوالحسن ـ محمدبن حسن ـ اقساسي علوي ( م 415 ) به حج رفت . اين دو كاروان عظيم ، پس از اتمام حج ، از ترس قبايل عرب ، مصمم به بازگشت از راه شام شدند و براي اين كار مي بايست از خليفه فاطمي اجازه مي گرفتند كه او هم خشنود شده و دستور داد تا مسير را براي ايشان آماده سازند . اين استقبال فوق العاده بود . اين كار براي القادر بالله خليفه متعصّب عباسي كه سختگيري در مسائل مذهبي را دوباره در بغداد باب كرد ، بسيار گران تمام شد . رييس كاروان عراق را كه ابوالحسن محمداقساسي علوي بود چندان تهديد كرد كه بمرد . به علاوه ، خليفه به سلطان محمود نوشت تا به حسنك وزير ( م 421 ـ 422 ) بگويد كه هرچه از خليفه فاطمي گرفته به او بسپرد تا در بغداد آتش بزند . اين اموال در جمادي الاولي ، سال

77

416 تحويل شده و آنها را در باب التوني ـ النوبي ـ در حضور مردم آتش زدند . طلاها را هم ذوب كرده ميان فقرا تقسيم كردند . با اين حال ، جزيري تأكيد مي كند كه اقدام ظاهر فاطمي ، سبب شد تا اهل خراسان و ماوراءالنهر او را ستايش كنند كه به آنان احسان كرده و زمينه زيارت بيت المقدس را هم براي آنان فراهم كرده است . ( 1/342 ـ 341 ) . لازم به يادآوري است كه اين كاروان تركيبي از دويست هزار نفر حاجي و شصت هزار شتر بود . خبر ياد شده را ذهبي هم به اجمال آورده و مي گويد :

اين كاروان ، به خاطر فساد « درب العراقي » از « درب الشام » آمدند و والي رمله از آنان پذيرايي كرد و ظاهر فاطمي هم هدايايي به آنان داد . وقتي به بغداد رسيدند ، القادر خشمگين شد و فاطميان را يهودي خواند و در نسب شان ترديد كرد و به حاكم مصر دشنام داد و دستور داد خلعت ها را در باب النوبي آتش زدند ( تاريخ الاسلام ـ چاپ عبدالسلام تدمري ـ 251/28 ) . گزارش كامل اين ماجرا را مقريزي در اتعاظ الحنفا ( 2/137 ، 139 و نيز بنگريد : كامل ، 9/340 ) آورده است .

پس از آن هم مكرر تعبير تعطيلي حج عراق به سبب تأخير خراسانيان در منبع مورد بحث ما تكرار شده است . زماني كه اين حج تعطيل مي شد ، معنايش اين نبود كه كسي به حج نمي رفت . كساني كه جرأتي داشتند اقدام مي كردند . در سال 421 ضمن آن كه حج عراق به دليل تأخير خراسانيان تعطيل شد ، گروهي از كوفيان با يك قافله بزرگ از شتران باديه راهي حج شده و آخر محرّم سالم برگشتند ( 1/342 ) . تعطيلي حج عراق در سال هاي بعد مرتب ادامه داشت و اين تعبير تكرار مي شود كه « لم يحجّ أحد من العراق » ( 1/343 ) .

جزيري ذيل حوادث سال 464 مي نويسد : پرده اي براي كعبه از سوي سلطان هند سلطان محمود بن سبكتكين تهيه شده بود كه در اين سال ، نظام الملك آن را يافت و به مكه فرستاد . اين در حالي است كه بيش از چهل سال از سلطان محمود گذشته بود . بسا اين اقدامي بوده كه از سوي برخي از جانشينان او ، كه در غزنين بودند ، صورت گرفته است .

پرده ارسالي خواجه نظام الملك ، روي پرده اي كه ابوالنصر استرآبادي فخرالرؤسا ـ ابراهيم بن محمد بن علي بن فارسي استرآبادي ـ بر كعبه پوشانده بود ، قرار داده شد ( شفاء الغرام ، 1/122 ، النجوم الزاهره ، 5/95 ) .

78

اما اين ابو النصر گويا در سال 466 به مكه آمد و كارهاي عمراني نيكويي كرد كه از آن جمله در خود مسجد الحرام بود . همين طور در مسجد تنعيم . در باره آب زبيده هم اقداماتي كرد و آن را دوباره به جريان انداخت . در اين وقت بود كه مشاهده كرد ، كعبه دو سالي است پرده ندارد . وي پرده اي از پارچه اي سفيد تهيه كرده ، به آن پوشاند ؛ پارچه اي كه كار هند بود . همچنين صدقات زيادي ميان مردم حرمين تقسيم كرد . به همين سبب او را مغيث الحرم لقب دادند . ( 1/346 ـ 345 ) . منبع اين مطالب بايد مطالبي باشد كه در اتحاف ( 2/475 ) آمده است . در آنجا كتيبه اي كه از اين شخص در مسجد تنعيم بوده ، عيناً نقل شده ، كه بايد منبع خبر صاحب اتحاف هم همان كتيبه باشد : « أمر بعمارة مسجد عائشة أمّ المؤمنين بأمر من الرئيس الأجل السيد فخر الرؤساء مغيب الحرمين أبوالنصر ابراهيم بن محمد بن علي في شهر رجب منها عنه و عن اخيه ذي المحاسن ابي مسعود علي بن محمد بن علي ، تقبل الله عملهما و بلغهما في الدارين أملهما و شكر سعيهما ولا قطع من الحرمين أثرهما » .

همين متن در العقد الثمين » ( 3/261 ) هم آمده است .

صاحب اتحاف ، فهرستي از كارهاي اين ابوالنصر استرآبادي را به اين شهر آورده است : تعمير برخي از مواضع مسجد الحرام ، كه تخريب شده بود . وي سي هزار دينار براي اين كار گذاشت كه برخي را براي مخارج آن و برخي را هم امير محمدبن ابي هاشم برداشت . اجراي طرح آب عرفات به مكه ، در قناتي كه اصل آن از زبيده بود ، پوشاندن پرده بر كعبه ، كه چند سال بود بي پرده مانده بود . درست كردن ميزاب طلا . اعطاي صدقاتي در حرمين و كمك هزينه يك سال به فقراي مكه و مدينه . گفته شده است كه اين مال متعلق به سلطان شاه بوده كه در اختيار وي گذاشته شده و او نذر كرده بوده است كه پس از نجات از حبس و دشواري ها ، آن را هزينه كند . ( اتحاف ، 2/476 )

طي سال ها ، امير حجِ كاروان عراق ، از علويان بود و مشهورترين علوي كه براي سال ها اين كار را بر عهده داشت ، ابو احمد موسوي پدر سيد رضي و سيد مرتضي از شيعيان امامي بغداد بود . اما براي نخستين بار در سال 468 يك امير ترك با نام امير ختلع لتكتين امير الحاج شد ( 1/346 ) . در تمام اين سال ها رقابت ميان عراق و شام يكسره ادامه داشت و تعطيلي حج عراق امري عادي بود ،

79

در حالي كه از شام و مصر ، كمتر چنين اتفاق مي افتاد ؛ مگر آن كه مشكلي در خود آن بلاد رخ مي داد و سبب تعطيلي حج مي شد ، چنان كه در سال 562 چنين شد و از مصر كسي به حج نيامد ( 1/357 ) . در سال 490 ابو حامد غزالي ، گويا از شام ، به حج رفت ( 1/349 ) .

كاروان حج عراقي اسير دست اعراب

غارت حجاج عراقي توسط اعراب همچنان سيره مستمره عرب بود . در سال 444 چنان غارتي نسبت به حجاج عراقي در ميان راه مكه ـ مدينه صورت گرفت كه بي مانند بود ( 1/352 ) . اين اتفاق در ايران يا عراق به ندرت صورت مي گرفت و كمتر موردي از غارت كاروان حج در اين مناطق گزارش شده است . با اين حال ، يكبار در سال 352 حجاج عراق به محض حركت از بسطام ، مورد حمله سپاهي از خراسان كه عازم طبرستان بودند ، قرار گرفته و غارت شدند . اندكي بعد همين حجاج با اسماعيليان روبه رو شده و آنان به ايشان حمله كردند و فاجعه آفريدند ( 1/354 ) .

اشاره كرديم كه مشكل اصلي حجاج عراق راه جبل بود كه قبايل بدوي فراواني درآن مسير بودند ومزاحم حجاج مي شدند . اين مشكل از قرن سوم وجود داشت و خبري حكايت از آن دارد كه در سال 287 شمار زيادي از قبيله طي به كارواني از حجاج كه سه هزار نفر بودند ، حمله كردند . اما كاروانيان به جنگ با آنان پرداخته ، رييس آنان و شماري از اشراف ايشان را كشتند و با سرهاي بريده ، كه روي چوب نصب بود ، پيروزمندانه وارد بغداد شدند ( 1/314 ) . بعد از آن تا چند دهه ، حج عراقي با مشكل قرامطه مواجه بود و بسياري از سال ها تعطيل مي شد . مشكلات ديگري هم وجود داشت كه گاه سبب تعطيلي حج به صورت پياپي براي هفت تا هشت سال مي شد ، از جمله ميان سالهاي 371 ـ 378 هجري ( 1/333 ) . مشكلات طبيعي و دير شدن هم ، گاه سبب تعطيلي مي شد ( 1/337 ) .

اما سابقه نزاع ميان كاروان حج عراقي با ديگران ؛ يعني كاروان مصر و شام و همين طور امير مكه كه معمولاً بايد جانب آنان را مي گرفت ، امري عادي است كه به قرن چهارم مي رسد . طي سال ها بلكه قرن ها اين رقابت وجود داشت . شايد نخستين بار درگيري ميان كاروان عراقي و مصري ، به دليل آن بود كه كاروان عراقي مي خواست خطبه به نام بويهيان بخواند و كاروان مصري به نام اخشيديان ( 1/328 ) . اما في الواقع ،

80

رقابت جدي از زمان سلجوقيان به بعد برابر فاطميان و همين طور برابر يمن بالا گرفت و حوادث خونيني را در مكه به همراه داشت . ( در اين باره نكـ : به كتاب « التنافس السلجوقي الفاطمي في بلاد الحجاز و امرة الحج ، سليمان الخرابشة ، اردن ، 1999 ) .

به محض آن كه اوضاع مكه بحراني مي شد ، كاروان حجاج عراقي مورد حمله واقع شده شماري كشته و زخمي شده و اموالشان غارت مي شد . اين قبيل رويدادها را در سال هاي زيادي مي توان مشاهده كرد . گاه ورق بر مي گشت و عراقي ها ديگران را غارت مي كردند . اين هم ممكن بود كه فتنه اي ميان مردم مكه و حجاج صورت گيرد و مكيان با استفاده از موقعيت طبيعي خود ، به غارت حجاج مي نشستند ( براي نمونه : 1/403 ) . اين دشواري ها ، سبب مي شد كه كاروان عراقي در بسياري از سال ها نتواند حج به جاي آورد . مورخ ما در باره اين وضعيت معمولاً چنين مي نويسد : « و لم يحجّ العراقي » ( 1/411 ) . بسياري از سال ها ، مكيان طمع در اموال عراقيان مي كردند و چون مي دانستند كه دولت يا خلافت حاكم در عراق توانايي فرستادن لشكر ندارد ، به محض به دست آوردن فرصت دست به غارت اموال حجاج عراقي مي زدند . اين غارت ها ، منهاي آن كه مشكلات مالي براي حجاج درست مي كرد ، در حج آنان هم خلل ايجاد كرد و مانع از آن مي شد تا اعمال حج را درست انجام دهند ( 1/355 ) . چنانكه به خاطر ترس از نيروهاي امير مكه ، طواف در مسجد الحرام را هم با ترس و لرز انجام مي دادند ( 2/243 ) . كاروان حج عراقي ، گاه از مسيري جز مسير معمولي مي آمد كه گرچه از چنگ اعراب مي گريخت اما به دلايل ديگر دچار مشقّت مي شد ( 1/356 ) . مشكلات قتل و غارت ميان حجاج عراقي و مكيان يكسره ادامه داشت ( دو نمونه را

81

بنگريد در : ( 1/365 ) . در سال 618 آنچنان اخبار اين مشكلات و وفور « كفره » در مناطق زياد شد كه هيچ كس از بلاد عجم و همدان و اصفهان به حج نرفت ( 1/369 ) .

يكي از مشكلات پنهان حج در تمام اين ادوار اين بود كه از يك سو ، اشراف در مكه تمايلات زيادي داشتند و تبلورآن در اذان بودكه « حَيَّ عَلي خَيْرِ الْعَمَلِ » گفته مي شد . امراي حج شام و مصر ، ضمن آن كه در دوره فاطميان روي اين مسأله اهتمام داشتند ، در دوره هاي ديگر سخت با آن مخالف بودند و به محض تسلط ، از آن جلوگيري مي كردند ( 1/345 ، 361 ) . زماني خلافت عباسي هم با آن به مخالفت مي پرداخت .

روزگاري اين اوضاع به عكس شد . شام ومصر ، در دوره مماليك سخت سني گري كردند ، درحالي كه به عكس ، تعداد فراواني از حجاج عراقي شيعه بودند .

براي سال ها ( گويا از سال 354 ) يك علوي شيعه ، كه نقيب علويان هم بود ، امير الحاج عراق شد . اين شخص كسي نبود جز ابو احمد حسين بن موسي موسوي ( پدر برادران شريف رضي و مرتضي ) .

بعدها هم مكرر اتفاق مي افتاد كه نه تنها شيعياني در كاروان حج عراق بودند ، بلكه امير الحاج شيعه بود . جزيري ذيل حوادث سال 566 مي نويسد : امير الحاج عراقي طاشتكين مستجندي ؛ يعني امير كبير مجدالدين ابوسعيد مستنجدي بود . پس از وي ، اين كار به فرزندش مستضي رسيد . طاشتكين سال ها اميرالحاج عراق بود و بيش از بيست بار به حج رفت . وي زماني امير حلّه و تُستر و خوزستان شد . فردي كريم و اهل بذل و بخشش ، شجاع ، بلند همت و صبور و شيعه بود كه در سال 602 درگذشت . اولين سال امارت او بر حجّ سال 565 بود . كم حرف بود و گاه هفته ها مي گذشت يك كلمه حرف نمي زد . وي در تستر مرد و جنازه اش را به نجف بردند و در آنجا دفن كردند ( 1/358 ـ 357 ) . در سال 579 كه امير طاشتكين به حج آمد ، تعداد زيادي از امراي عجم خراساني همراهش بودند ( 1/360 ) . از اين طاشتكين اطلاعات فراواني در دست است . ابن كثير اشاره مي كند كه وي 26 حج با مردم به جاي آورد و در حجاز گويي يك پادشاه بود . وي بعدها متهم شد كه با صلاح الدين ايوبي براي تصرف بغداد مكاتبه كرده كه به نظر ابن كثير دروغ بود . حلّه كه شيعي نشين بود ، در اقطاع او بود ( البداية و النهاية ، 12/352 ؛ 13/45 ) . بعدها صاحب حلّه را به خاطر

82

بستن دروغ به طاشتكين كشتند ( تاريخ الاسلام ذهبي ، 41/95 ) . ذهبي جاي ديگري هم از روي تعصب در باره طاشتكين نوشته است : « و كان شيعياً جاهلاً » ( 43/92 ) .

جمال الدين جواد اصفهاني

از كساني كه خدمات فراواني به مكه و مدينه و حجاج كرد ، ابوجعفر جمال الدين محمدبن علي بن ابو منصور اصفهانيِ موصلي بود . شرح حال مفصل اين وزير را ابن خلكان آورده و گفته است كه جدّش ابو منصور در خدمت ملكشاه سلجوقي بود . جمال الدين خود در خدمت محمودبن محمدبن ملكشاه بود . زماني كه اتابك زنگي بن آق سنقر بر موصل و نواحي آن حاكم شد ، اين جمال الدين به خدمت وي درآمد . در زمان سيف الدين غازي ، پسر اتابك زنگي ، وي به وزارت رسيد و از آن پس ، به دليل بخشندگي هاي فراوانش ، لقب « جواد » يافت . به جز تعمير مسير آب عرفات ، ساخت ديوار مدينه هم از كارهاي اوست . هر سال اموال زيادي هم براي فقراي حرمين مي فرستاد . با روي كار آمدن قطب الدين مودود ، برادر سيف الدين غازي ، وي زنداني و در قلعه موصل حبس شد تا آن كه در دهه آخر شعبان يا اوايل رمضان سال 559 درگذشت . جنازه اش ابتدا در موصل دفن شد ، اما در ميانه 560 ، او را به مكه برده طوافش دادند . آنگاه به مدينه برده ، اطراف حجره پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) گرداندند و سپس دفن كردند . پسرش جلال الدين هم از امرا و ادباي به نام بود كه در دنيسر مرد و جسدش را هم به مدينه منتقل كرده در قبر پدر دفن نمودند ( وفات : 143 ـ 146 ) . شرح حال مفصل ترِ وي را تقي الدين مكي در العقد الثمين ( 2/212 ، 217 ) آورده است . صاحب اتحاف ( 2/514 ) نوشته است كه در سال 549 اين وزير ، پنج هزار درهم همراه حاجبش به مكه فرستاد تا براي بازسازي طلاها و نقره هاي كعبه و اركان آن هزينه شود . همو در سال 550 درِ جديدي براي كعبه ، كه با نقره و طلا زينت داده شده بود ، نصب كرد ( اتحاف : 515/2 ) . در سال 551 هم آب عرفات را تعمير كرد و پول زيادي به اعراب بني سعيه داد تا آب را به روي حجاج نبندند ( اتحاف : 2/518 ) . وي قبة العباس را كه روي زمزم بود ، ساخت ، كه تا سال 807 برقرار بود و آن سال تخريب و بازسازي شد ( اتحاف : 3/443 ) . به گزارش صاحب اتحاف ( 2/527 ) و جزيري ، زماني كه وي در سال 559 درگذشت ، تابوت او را به عرفه برده و مكيان در آنجا اجتماع

83

كردند وسخت بر وي گريستند ؛ زيرا ازسوي وي كمك هاي زيادي به آنان مي رسيد . تابوت را بالاي جبل الرحمه بردند ، سپس به منا آورده ، آنجا شتري قرباني كردند . سپس او را در مسجد الحرام طواف داده و همچنان به گريه و زاري مشغول بودند . آنگاه تابوت را به مدينه برده و او را در آنجا دفن كردند ( درر ، 1/355 ، 356 ) .

تقي الدين مكي فاسي نوشته است كه روز دفن اين « جواد » گريان ترين روز در مكه بود . مردم او را به وادي مَحرَم برده ، شقّه اي بر روي او انداختند ، گويي مُحرم است . سپس او را به عرفات آورده و مردم مكه گريان همراهي كردند تا روي جبل قرار گرفتند . سپس او را به منا آوردند و شتري خريده ، ذبح كردند . آنگاه به مكه برده او را در اطراف كعبه طواف دادند . مردم از شدت گريه خود ، از كعبه غافل شده بودند . حتي زنان هم در آمده جلوي تابوت او گريه كرده و فرياد مي زدند : « وَكان يَوماً عظيماً » . سپس او را به مدينه بردند و مردم آن شهر هم مثل مردم مكه عمل كرده ، او را داخل روضه برده بر او نماز خواندند . سپس وي را به رباطي كه ساخته بود بردند و آنجا دفن كردند . ميان رباط او با مسجد نبوي ، تنها چند ذرع فاصله به اندازه يك راه عبور بود ( العقد الثمين ، 2/216 ) . اطلاعات بعدي او هم در باره وي ، بسيار جالب و خواندني است . ( نيز شرح حال او را در : مرآة الزمان ، في تاريخ الاعيان ـ حيدرآباد 1951 ـ 8/1 ، 248 ـ 251 ) .

به هر روي ، اين جواد اصفهاني ، خدمات زيادي داشت كه گاه به اسم خلفا تمام مي شد . جزيري از كار جواد در باره درِ كعبه ياد كرده كه نام مُقتفي را روي آن نوشتند . وي مي گويد : عبارت ابن اثير موهم آن است كه مقتفي اين كار را كرده ، در حالي كه از آنِ جواد بود ( 1/47 ) .

حج ايرانيان در دوره ايلخانان

با بالا گرفتن حمله مغولان به ايران و سپس عراق ، حج رفتن مسلمانان با مشكل مواجه شد . حج رفتن ، فرع بر پول داشتن است و هر نوع ناامني ، با فراهم شدن شرايط حج ناسازگار است . اين مشكل با ورود مغولان به بغداد ، كاملاً جدّي شد . جزيري در باره حمله اوّل مغولان به بغداد مي نويسد : در 634 عراقي ها حج به جاي نياوردند و عامل آن حمله تاتارها به بغداد بود . مستنصر علما را گرد آورد و از ايشان خواست اجازه دهند تا حج تعطيل شود تا آماده جهاد شوند . آنان هم فتوا دادند . بدين

84

ترتيب يك صد هزار نفر را براي دفاع از بغداد آماده كردند ( 1/373 ) . هفت سال حج تعطيل بود تا آن كه در سال 640 كاروان حج عراق به حرمين عزيمت كرد اما باز تعطيل شد و مجدداً 9 يا 10 سال بعد ؛ يعني در سال 650 تعدادي از بغداد به حج عزيمت كردند ( 1/374 ) .

بغداد در سال 656 توسط مغولان فتح شد و زان پس ، دولت ايلخاني جايگزين خلافت عباسي شد . طبعاً در دولت ايلخاني هم مي بايست مقدمات حج آماده مي شد و اين به رغم آن بود كه هلاكوخان مسلمان نبود . تحوّلي كه از اين پس رخ داد اين بود كه صورت عربي عراق باز هم تضعيف شده و بيش از پيش رنگ عجمي به خود گرفت .

نخستين حج عراقيان پس از حمله مغولان در سال 666 ؛ يعني ده سال پس از فتح بغداد بود ( 1/378 ) . شمار حاجيان عراقي ، سال به سال ، رو به تزايد مي گذاشت . در سال 705 شمار حجاج از نقاط مختلف ؛ از جمله عراق عجم بسيار بالا بود ( 1/388 ) . در باره حج اين دوره ، در مقاله اي تحت عنوان « حكم فتح راه حجاز » ( فصلنامه ميقات حج ، ش 15 ) توضيحاتي آورده ايم .

با درگذشت ابو نُمي اوّل ( م701 ) و بالا گرفتن اختلافات ميان فرزندان وي ، پاي دولت ايلخاني هم به حوادث مكه باز شد . سلطان محمد خدابنده و فرزندش ابوسعيد به دفاع از حميضه ، فرزند ابو نمي در مقابل ساير برادران پرداختند . به دنبال آن ، در سال هاي 716 ـ 717 شمار زيادي از مغولان راهي مكه شدند . در منابع موجود ، چنين تصوير شده است كه روافض هم از اين فرصت استفاده كرده ، گويي بر آن شدند تا به نبش قبر شيخين بپردازند ، اما كاري از پيش نبردند ( 1/390 ) . به نظر مي رسد اينها توهّماتي است كه برخي از مورّخان مكي داشته اند . قاشاني از معاصران الجايتو ذيل حوادث سال 716 مي نويسد : و به همين تاريخ و شهور اين سال ، حميضا پسر رييس مكه ، برادر خود را كه مربوث و مرباي سلطان ناصر مصر بود ، بكشت و به ديار عجم ، به خدمت سلطان محمد الجايتو مبادرت نمود و به اجلاس خود به جاي برادر ، از حضرت همايون مدد و مساعدت طلبيد . سلطان از خواص و مقربان خود ، حاجي دلقندي را با يك هزار سوار جان سپار به استمداد و استنجاد او نامزد كرد ، به دفع ديگران تا او را در مكه بر تخت مملكت قرار و آرام دهند . و بصره به او داد تا مال بصره بستاند و به سبيل راه حج كند و چهارپايان بسيار وجه سبيل راه كند ( تاريخ

85

الجايتو ـ تهران 1348 ـ صص 199 و 200 ) . اما كار حميضه به جايي نكشيد ، به خصوص كه همان سال الجايتو درگذشت .

در سال 718 كاروان عراق به حج اعزام شد و عرب ها نتوانستند چيزي از آنان بگيرند . علي شاه وزير سلطان ابوسعيد كسي را همراه اين كاروان فرستاد تا دو حلقه طلاي با ارزش را بر درِ كعبه آويزان كنند . اما امير الحاج مصري گفت كه بدون اجازه سلطان مصر ، اجازه اين كار را نخواهد داد . نماينده علي شاه كه نامش حاج هولاواج ـ نايب السلطنه عراق ـ بود گفت ، وزير نذر كرده است در صورتي كه بر رشيد الدين فضل الله غلبه كند ، اين دو حلقه را در كعبه آويزان كند . دو حلقه براي مدت كوتاهي آويزان شد و سپس توسط امير مكه برداشته شد ( 1/391 ) . مقصود مؤلف از عليشاه وزير ، خواجه تاج الدين عليشاه ( م 724 ) است كه با تحريك اميرچوپان بر ضد رشيدالدين ، سبب شد تا در سال 717 سلطان به قتل او فرمان دهد ( تاريخ گزيده ، 613 ) . آويختن اين دو حلقه ، نذر براي اين كار بوده است .

ابوسعيد پسر خدابنده ، به محمل عراقي توجه خاصي داشت و آن را آبرومند در مي آورد . منبع ما مي گويد كه ابوسعيد عنايت تام و تمامي به امر حج داشت و محمل را با حرير پوشانده ، آن را با طلا و مرواريد و ياقوت و انواع جواهرات زينت بخشيد ، به حدي كه ارزش آن به يك صد تومان رسيد . ذهبي آن را معادل دويست و پنجاه هزار دينار مصري مي داند . در اين سال ؛ يعني سال 720 به حدي موقعيت ابوسعيد بالا گرفت كه در مكه ، پس از نام سلطان مصر ، نام وي را آورده ، برايش دعا كردند ( 1/393 ) . مؤلف به نقل از مسالك الابصار مي نويسد كه راه حج عراق بسيار دهشتناك بود تا آن كه دولت عباسي از ميان رفت . در دوره سلطنت سلطان ابوسعيد خربنده وي با سلطان مملوكي الملك الناصر صلح كرده و ابوسعيد از او خواست تا راه عراق را امن كند . ناصر هم دستوراتي براي امراي آل فضل و قبايل عنين و طي و ديگر عربها فرستاد تا راه را بگشايند و مسير را براي عبور حجاج عراق از بغداد به مكه معظمه فراهم سازند . به ملك العرب ابوموسي مهنابن عيسي و ديگر امراي آل فضل و ساير اميران عرب و مشايخ قبايل مختلف ، فراميني با همين منظور نوشته شد . به خصوص به امير آل فضل فرماني نوشت تا سپاهي را همراه با كاروان عراقي به ياري برخي از برادرانش اعزام كند تا آنان را از

86

كوفه تا مكه همراهي كنند و دوباره به كوفه بازگردانند و امنيت راه و منازل را عهده دار شوند و جلوي تجاوزات را بگيرند . آنان نيز فرمان وي را پذيرفتند .

بدين ترتيب كاروان عراق براي سالها با امنيت به حج مي رفت تا آن كه سلطان ابوسعيد مرد و اين وضعيت به هم خورد و حج براي سال ها تعطيل شد و ديگر احدي از اين راه به حج نرفت . زان پس ساكنان آن ديار تنها از راه دمشق به حج مي رفتند و با محمل شامي همراه مي شدند . البته اين راه گاه باز مي شد اما آن امنيت نبود . گاهي حج تعطيل مي شد و گاه به راه مي افتاد . اين بود تا زمان الملك الاشرف قايتباي در اواخر قرن نهم كه ديگر حج به خاطر ترس راه از آن مسير قطع شد و تا زمان ما كه كسي نزد وي در اين باره سخن نگفته و اين به رغم تسلط وي بر بغداد و ورود نايبان او به اين ديار است . تنها در برخي از مواقع ، طايفه بني جبر از آن مسير مي آيند و دسته هايي از عجم هم آنها را همراهي مي كنند ( 2/80 ) .

در واقع مناسبات خوب ابوسعيد با الملك الناصر از يك طرف و روابط مثبت با شرفاي مكه ، سبب شد تا در طول حكومت ايلخانان ، بهترين دوره در زمينه حج ، همين دوره ابو سعيد باشد .

مقريزي ذيل رخدادهاي سال 720 مي نويسد : در اين سال پيامي به مصر رسيد كه سلطان ابوسعيد در مملكت خود نداي حج سر داده و همه چيز را تجهيز كرده است اما فياض و سليمان ، فرزندان مهنا ، فسادشان گسترش يافته و راه را بر تجّار مي بندند . ترس آن هست كه متعرض كاروان حج عراق شوند . سلطان مملوكي ، سيف بن فضل ، برادر مهنا را از آن بلاد خواست و با او قرار گذاشت كه پدرش مهنا و برادران دست از تعرض كاروان عراق بردارند . آنان پذيرفتند وتعرضي نكردند . مهنا فرزندش موسي را هم نزد سلطان فرستاد تا اين خبر را به سلطان مملوكي بدهد و سلطان هم به وي اكرام كرده به او وهمراهانش خلعت داد ( السلوك ، ـ قاهره 1956 ـ2/1 ، 211 ـ 212 ) . اين خبر روايت پيشگفته از الدرر است .

اما خبري هم از قاضي نور الله : شهاب الدين فرزند رميثة بن ابي نمي ، نزد سلطان ابوسعيد آمد و محمل سلطان را به مكه برده ، مقدم بر محمل ديگر سلاطين داشت و زري كه به اسم سلطان بود ، در آن ديار جاري ساخت . بنابراين ، بعد از عود سلطان ، بيش از پيش در تعظيم و اجلال او كوشيده ، امارت اعراب عراق بدو داد و بعد از سلطان بر حلّه استيلا يافت . امير شيخ

87

حسن نويان او را محاصره كرده بعد از تسخير بكشت ( مجالس المؤمنين ، 2/293 ) .

امير چوپان و حرمين

منابع تاريخي از ارتباط امير چوپان با حرمين فراوان سخن گفته اند . اين امير چوپان از سال 688 در خدمت ارغون خان مغول درآمد و بعدها در كنار غازان خان و الجايتو بود تا آن كه زمان ابوسعيد رتبتي بلند يافت ، اما اندكي بعد مورد خشم وي قرار گرفت و در محرم 728 در حالي كه نزد غياث الدين كرت گريخته بود ، توسط وي ـ و طبعاً براي خوشخدمتي به ابوسعيد ـ كشته شد . شايد لازم باشد اشاره كنيم كه اين زمان در ايران بزرگ سلطان ابوسعيد و در شامات الملك الناصر مملوكي حكومت مي كردند و روابط كم و بيش خوبي داشتند . داستان مناسبات آنان ، بخش مهمي ازسياست خارجي ايران را در آن دوره تشكيل مي دهد ( نكـ : دين و دولت در ايران عهد مغول ، بياني ، ـ تهران 1375 ـ صص1037 ـ 1056 ) .

خدمات وي به حجاج و تلاش هايي كه براي آب مكه داشت و همين طور انفاقات فراوان او در اين شهر ، خاطراتي خوش از وي در منابع تاريخي برجاي گذاشته است . اين خدمات چندان مفصل بود كه بخشي از آن ها را در همين منبع ( 1/394 ) مي توان ملاحظه كرد . اجراي يك طرح چهارماهه براي تأمين آب مكه ، از اقدامات وي بود كه خشم سلطان مملوكي را به دنبال داشت . اما او نمي توانست كاري انجام دهد .

مقريزي از تلاش وي براي بازسازي چشمه عرفه در سال 726 سخن گفته است ( السلوك : 2/1 ، ص 275 ؛ اتحاف الوري : 4/527 ) .

وي همان سال چشمه بازان را هم در مكه بازسازي كرد كه براي مكيان بسيار مفيد افتاد ؛ چون واقعاً به آن نيازمند بودند ( اتحاف : 3/46 ؛ شفاء الغرام : 1/347 ؛ السلوك : 2/1 ، ص 275 ) . اين زمان شمار حجاج عراقي افزون شده بود و مكه در وقت آمدن حجاج ، در مضيقه آب بود . آن وقت مردم هر ظرف آب را در ايام حج به ده درهم مسعودي مي خريدند . امير چوپان خواست خدمتي بكند كه او را به بازگشايي اين چاهِ تعطيل شده راهنمايي كردند . وي يكي از افراد مورد وثوقش را مأمور كرده ، پنجاه هزار دينار به او داد و او را به مكه فرستاد . اين شخص ، وقتي مناسك حج را به سرانجام رساند ، به سراغ چشمه عرفه رفت .

88

وي اعلام كرد براي يك روز كار سه درهم مي دهد . به دنبال آن كارگران فراواني رفتند و كار را به انجام رساندند . حتي برخي از زنان هم به كار مشغول شدند تا آن كه آب به شهر مكه و در ميان صفا و مروه رسيد . اين كار چهار ماه به طول انجاميد و براي آن يك صد و پنجاه هزار درهم صرف شد . اين خبر در اتحاف ( 3/181 ، 182 ) و سلوك مقريزي ( 1/2 ، 275 ) آمده و صاحب اتحاف ، به دنبال آن ، داستان ديگري هم كه براي مؤلف جالب بوده در اين رابطه نقل كرده است . آب آن قدر در مكه زياد شد كه مكيان آن را براي سبزيجات هم استفاده كردند ( سلوك ، 1/2 ، 275 ) . مقريزي ذيل حوادث سال 726 مي نويسد : در اين سال گفته شد كه امير چوپان ، شماري از برگزيدگان سپاه اردو را در حد ده هزار نفر آماده كرده و قصد حج دارد . در آن سال نايب سلطان ؛ يعني امير سيف الدين ارغون هم به حج رفته بود . سلطان مصر در هراس افتاد كه نكند چوپان قصد دارد ارغون را دستگير كند . به همين جهت به نايب شام دستور داد با سپاه خود به طرف كرك برود و به ارغون بپيوندد . گويا همه اين ها شايعه بود وهدف سطان مصر چيزديگري بود . پس از رفع خطر ، شايع شد كه امير چوپان از حج منصرف شده است ( سلوك ، 1/2 ، 277 ) .

زماني كه وي كشته شد ، تابوت وي را همراه با كاروان حج عراق به حرمين آوردند . اين ماجرا در سال 728 بود . تابوت چوپان را شبانه در مسجد الحرام طواف داده به سوي مدينه بردند . وي در مدرسه اي كه خود در اين شهر ساخته بود ، و نزديك باب الرحمه قرار داشت ، محلي را براي دفن خود معين كرده بود كه امكان دفن او در آنجا فراهم نشد و در بقيع مدفون گشت ( 1/395 ؛ اتحاف : 3/185 ؛ العقد الثمين : 3/447 ) . ( در باره درگذشت وي نكـ : العقد الثمين : 446 /3 ، ش 920 )

توجه وي به حج ، چندان بود كه در سال 730 همچنان برخي از نزديكان وي امير حج عراقي بودند . در اين سال اميرالحاج عراق ، شخصي به نام محمد الجويج ( در اتحاف 3/189 : محمد حجيج ) از اهالي توريز ؛ يعني همان تبريز و از نزديكان اولاد امير چوپان بود كه نزد سلطان ابوسعيد موقعيت بالايي به دست آورده بود ( 1/396 ) . بايد افزود كه يكي از امراي مغول با نام ياسور هم كه ابوسعيد ، توهم توطئه اي از ناحيه وي داشت ؛ به تحريك ابوسعيد ، در جمرات كشته شد ( اتحاف : 3/201 ) .

89

قاضي قزويني مكه و مؤذنان كازروني حرم الهي

حرمين به جز آن كه مردمانش از سادات و جز آن ، صاحب شهر خويش بودند ، از خارجيان غالباً در اختيار مصري ها و شامي ها بوده است . اما به خصوص از دوره پس از مغولان ، شمار زيادي از ايرانيان به سمت غرب كوچ كرده و گاه در حرمين هم اقامت مي كردند . بنابراين شگفت نيست كه بدانيم در سال 731 قاضي القضات مكه ، شخصي به نام جلال الدين محمد قزويني بوده است ( 1/399 ) . توجه داريم كه بعدها در دهه پاياني قرن دهم هجري ، ميرمخدوم شريفي قزويني شافعي حنفي شده هم ، كه از ايران گريخت ، در مكه قاضي شد . عمر نويسنده اين كتاب به آن دوره نرسيده تا خبر آن را گزارش كند .

اما اگر قاضي ايراني در مكه اندك است ، مؤذن كازروني در مكه متعدد بوده است . در اين كتاب دست كم به يك مؤذن ، كه از قضا بدشانس هم بوده ، اشاره شده است . وي علي بن محمد بن عبدالسلام كازروني بود كه در سال 695 در مئذنه باب علي مشغول اذان گفتن بود كه صاعقه آمد و او تلف شد ( 1/384 ) . اما كازروني يا كازريني بودن مؤذنان مكه يك سنت بود و اطلاعات فراواني در باره بيش از سيزده تن آنان را مي توان در العقد الثمين ( 2/69 ، 121 ، 156 ، 3/81 ، 103 ، 4/362 ، 5/212 ، 213 ، 431 ، 488 ، 6/203 ، 233 ) . مشاهده كرد .

آغاز حج ايرانيان به صورت مستقل

سلطنت ايلخاني پس از مرگ ابوسعيد ، در سال 736 رو به زوال رفت و يكي دو دهه بعد ، ديگر اثري از آن نماند . به جاي آن ملوك الطوايفي ايران و عراق را گرفت . مرگ ابوسعيد سبب شد تا در سال 736 ، كسي از عراق به حج نرود و اين تعطيلي براي يازده سال ادامه يابد ، اما پس از آن ، در سال 748 شمار زيادي از اهل عراق به حج رفتند ( 1/405 ) .

آنچه در ارتباط با حج ايرانيان قابل توجه است اين كه با آشفتگي اوضاع سياسي عراق و ايران و ملوك الطوايفي شدن مناطق مختلف و نابود شدن تمركز سياسي ، كاروان عراق نتوانست با موقعيت خوبي در حج ظاهر شود . شايد يكي از پيامدهاي اين مسأله آن بود كه حجاج ايران ارتباطشان با عراق عرب قطع شد و خود به طور مستقل و از راه هاي تازه اي كه پيش از آن هم مردمان بخش هاي جنوبي ايران از آن مسيرها به حج

90

مي رفتند ، عازم حج شدند . از اين پس گاه از حجاج ايران با تعبير حجاج عراق عجم ياد مي شود كه به دليل تحولات سياسي در عراق ، از راه احساء و قطيف عازم حج مي شوند ( 1/433 ) .

جزيري مي گويد در سال 758 حجاج مصر و شام بسيار اندك بودند . در اين سوي ، حجاج عراق دو محمل داشتند : يكي از بغداد و ديگري از شيراز . ( 1/411 ) .

شيراز يكي از مراكز مهم تمدني ايران در قرن هشتم و نهم هجري است . طبعاً تعداد فراواني از حجاج از اين ديار بودند و مسير آنان نيز رفتن به سمت احساء و از آنجا به حج بود . در ذيل حوادث سال 785 گزارش شده است كه حجاج شيراز و بصره در منطقه لحسا غارت شدند و هرآنچه همراه داشتند از آنان گرفته شد . افرادي كه سالم ماندند ، با پاي پياده به خانه و كاشانه بازگشتند و تعداد اندكي موفق شدند تا به حجاج بغداد بپيوندند و به حج بروند ( 1/419 ) . در ذيل حوادث سال 795 آمده است كه هيچ كس از عراق حج به جاي نياورد ( 1/425 ) . بعد از دو سال تعطيلي ، در سال 797 كاروان عراق تنها در حد يك صد شتر به حج رفت ( 1/425 ) . مي دانيم كه اين زمان ، حمله تيمور به ايران سبب آشفتگي و ويراني فراواني شده است . در سال 807 محمل عراقي دوباره به راه افتاد . در اين وقت شايع شد كه كاروان حج عراق ، به رياست فرزند تيمور كه امير بغداد بود به حج آمده است . اما اندكي بعد معلوم شد كه خبر دروغ است و كارواني ضعيف همراه كسي كه از طرف تيمور موظف شده ، به حج آمده است . حج عراقي ها از سال 797 تا اين سال تعطيل شده بود ( 1/429 ) . جزيري در جاي ديگري مي نويسد كه حجاج عراقي در سال 807 علي العاده با محمل آمدند و اين بعد از آن بود كه براي 9 سال حج تعطيل شده بود . در شعبان اين سال ، تيمورلنگ مرد و حجاج عراقي بعد از آن ، براي پنج سال از همان راه با محمل به حج آمدند اما دوباره سه سال تعطيل شد . يكي سال 813 كه سلطان احمد بن اويس ، سلطان بغداد كشته شد . وي باني محمل عراق در سال هاي

91

قبل از آن ؛ يعني ميان سالهاي 807 تا 812 بود . بعد از سال 813 كه حج تعطيل بود ، دوباره حج عراقي ها برقرار شد و تا سال 820 ادامه داشت . باني محمل عراق در اين سال ها ، حاكم بغداد از سوي قرايوسف تركماني بود ( 2/246 ) .

در وقايع سال 814 آمده است كه عده قليلي از شيراز به حج آمدند ( 1/434 ) . اين نشان مي دهد كه شيراز مركزيتي در امر ارسال كاروان حج به دست آورده است . مسير آنان همان احساء و قطيف بود .

علاوه بر شيراز ، خراسان نيز نامش به عنوان ارسال كننده كاروان ، به تدريج در منابع ظاهر مي شود . اين زمان ، خراسان در اختيار شاهرخ بود و پس از چند دهه ويراني ، بار ديگر حركت رو به رشد خود را آغاز كرده بود . در سال 816 علاوه بر محمل بغداد ، شماري از خراسانيان هم به بغداد آمده و همراه آن كاروان به حج مشرف شدند ( 1/434 ) .

خراسان دهه هاي نخست قرن نهم ، دوران تسلط شاهرخ و منطقه اي بالنسبه آباد بود . بنابراين مي توان تصور كرد كه از اين منطقه ، حجاج فراواني به حج مشرف مي شدند . طبعاً وقتي سخن از خراسان به ميان مي آيد ، مقصود خراسان بزرگ است . يكي از علايم برجستگي اين دوره همين است كه شاهرخ در سال 848 پرده كعبه را فرستاد ( 1/458 ) ، اقدامي كه معمولاً بزرگترين سلطان ، كه بالاترين تسلط را در مكه داشت ، انجام مي داد . با اين حال ، نبايد تصوركردكه شاهرخ چنين نفوذي درحرمين داشته است . همان منبع اشاره مي كند كه همراه محملي كه آمده بود ، صدقه ناچيزي هم بود كه در ميان مردم توزيع شد . در سال 850 گفته شد كه سال آينده همسر شاهرخ به حج مي آيد كه البته در حوادث سال بعد ، اشاره به آن نشده است ( 1/458 ، 459 ) . پرده داخله كعبه هم كه از شاهرخ بود تا سال 856 در آنجا بود كه در سال ياد شده به دستور جقمق مملوكي عوض شد ( 1/462 ) .

مركزيت نجف براي اعزام كاروان

نجف درمدخل راه جبل ؛ يعني كهن ترين راه حج عراق بود و بسياري از عراقي ها و ايراني ها براي رفتن به حج از اين نقطه عزيمت مي كردند . اين زمان ؛ يعني قرن هشتم و نهم به تدريج بر شمار شيعيان هم افزوده شد و آمدن به عراق براي زيارت عتبات آنان خود يك ارزش مستقل داشت . شيعيان عراق هم در اين دوره رو به فزوني گذاشته و حلّه از مراكز اصلي شيعه در عراق

92

شده بود . ظهور فقهاي معروف براي شيعه در حلّه در قرن هشتم ، اين شهر را به صورت يكي از مراكز علمي شيعه در آورده بود .

به نقل جزيري ، در سال 831 پس از آن كه بيش از ده سال بود كه محمل عراق تعطيل شده بود ؛ يعني از پس از كشته شدن احمدبن اويس ، حاكم بغداد ، بار ديگر محمل عراقي تنها با چهار صد شتر به راه افتاد . تجهيز كننده اين كاروان ، حاكم شيعه حلّه ، حسين بن علي فرزند سلطان احمدبن اويس بود . محل عزيمت اين كاروان ، مشهد علي ( عليه السلام ) يا شهر نجف بود ( 1/448 ) .

با اين حال ، وضع عراق خراب تر از آن بود كه حركت محمل عراقي ادامه يابد ، چنان كه در سال هاي بعد از آن ، ديگر خبري از اعزام آن نيست . در سال 850 بار ديگر كاروان عراق از بغداد اعزام شد . اين زمان احمد شاه پسر يوسف قراقويونلو كه بر تبريز ( كه آن زمان توريز تلفظ مي شد ) تسلط يافت و پسرش بر بغداد مسلط شده بود ، محمل عراق را به راه انداخت . اين كاروان هزار سوار بود و كجاوه اي هم در كار نبود . در راه تعدادي از عرب هاي مطير حمله كردندكه امير سخت باآنان نبردكرده ، عربها را شكست داد . گفته شد كه از مشهد ( علي ) هم تعداد زيادي براي حج آماده شده بودند كه به آنان گفته شد ما تاكنون از اين راه به حج نرفته ايم . امسال مي رويم ، اگر مشكلي نبود ، شما از سال آينده بياييد ، ( 1/458 ) .

در سال 857 كاروان حج عراق مورد غارت قرار گرفت . عبارت جزيري قدري مبهم است . وي مي گويد : غالب اشخاصي كه در اين كاروان بودند ، كشته شدند . از جمله شخصي كه از خوارج بود ( ! ) كه به او شعشاع گفته مي شد و ادعا در نواحي عراق چنان بود كه او مهدي است . وي اندكي بيش از بيست سال داشت و خود را شريف ( از سادات ) مي دانست و اين كه مهدي است . جمع فراواني از مردم گردش جمع شدند و شاهان شرق از وي عاجز گشتند ؛ چرا كه وقتي با سپاه به سوي او مي رفتند ، وي به جزائر مي رفت و مخفي مي شد . وي هر سني را كه مي يافت مي كشت و او « شيخ كبير رافضي خبيث » بود كه به هيچ ديني باور نداشت ( 1/463 ) . آشكار است كه اين اطلاعات ناقص است ؛ اما گويا ) « گويا » به دليل مشكلي كه در عبارت هست ) جزيري بر آن است كه بگويد وي هم در اين غارت كشته شد . معلوم نيست چگونه يك جوان بيست ساله ، « شيخ رافضي » مي شود و همزمان از خوارج ؟ !

مسير حج عراقي ها همان راه جبل بود

93

كه ناآرام ترين راه در طول تاريخ حج گزاري است و اين به دليل سكونت شمار زيادي از قبايل عرب بدوي فقير است كه كاروان هاي حج را وسيله ارتزاق سالانه خويش مي پنداشتند و غارت آن براي ايشان يك اصل و كاملاً مشروع بود .

به علاوه ، كاروان حج عراقي ، احتمالاً به دليل اين كه از اين زمان به بعد ، هميشه شامل جمع زيادي شيعه بود ، محبوبيتي در حرمين نداشت . زماني كه در سال 886 اعلام شد كه محمل عراقي در حال آمدن به مكه است ، شريف و اعيان شهر با اميرالحاج متحد شدند تا مانع از ورود محمل عراقي شوند . ( 1/473 ) . گويا مقصود وارد شدن محمل ؛ يعني همان شتري است كه به عنوان محمل مزين مي شد ، نه آن كه مقصود جلوگيري از ورود خود حجاج عراقي باشد . در سال 894 كاروان حج عراقي با امير محملي ، كه نامش الزين كمونه بود ، به مكه آمد و امير آن با شريف مكه در زاهر ديدار كرد ( 1/476 ) .

مؤلف درر و حج ايرانيان در دهه هاي نخست دولت صفوي

از اوايل دوره صفوي و با بالا گرفتن اختلافات صفوي ـ عثماني ، حج گزاري ايرانيان از قالب اعزام محمل ، كه البته همان هم در دو قرن قبل از آن با فراز و نشيب زياد همراه بود ، بيرون آمد و به صورت متفرقه آن هم از راه هاي مختلف ، انجام مي شد . طبعاً مورّخان تاريخ مكه كه به محمل ها و اشراف توجه داشتند ، ديگر خبري از حج گزاري ايرانيان ندادند و استثناءاً اگر اتفاق خاصي مي افتاد ، بسيار محدود گزارش مي شد .

خبري كه جزيري آورده اين است : در سال 960 خندگار ؛ يعني سلطان عثماني كه در اين وقت سلطان سليمان بود ، براي جنگ با قزلباش و قطع ريشه روافض راهي شد . در اين هنگام دستوراتي به مكه رسيد تا به قرائت قرآن بپردازند و به دعا مشغول شوند تا حضرت خندگار در اين جنگ پيروز شود . شريف ابو نمي و فرزندانش به همراه قاضي مكه و امير جده و فقهاي مختلف برابر باب امّ هاني جمع شدند و اجزاي قرآن ، كه توزيع شده بودند ، خواندند و براي نصرت سلطان دعا كردند ( 1/571 ) .

شادي جزيري ، از نقل اخبارِ منفي نسبت به شيعيان ، آن مقدار كه به مكه مربوط مي شود ، درباره ذكر خبر درگذشت نظام الملك شيعي ، كه حاكم دكن بوده و به

94

سال 961 درگذشته ، آشكار است . با رسيدن خبر درگذشت وي ، خطيب عبدالباسط بن محمدبن ايوب شافعي ، پس از نماز جمعه ، بر او نماز مي گزارد . بعد از آن كه رييس در كنار زمزم بر او رحمت مي فرستد و او را نظام شاه مي خواند . در اين وقت شماري از اعاجم [ كه اشاره به اهل سنت ماوراءالنهر است ، كساني كه تعصب ضد شيعه داشتند ] از اين جهت كه او رافضي بوده ، اعتراض كردند . خطيب گفت ، من به دستور اين مرد ؛ يعني قاضي بر او نماز خواندم . قاضي هم گفت : رفض او نزد ما ثابت نيست . اما نقل شده است كه او علناً روي منبر لعن بر صحابه مي كرده است ؛ همين طور در محافل و مشاهد . زماني هم كه يك رافضي نزد وي مي آمده در حق او انعام مي كرده است ؛ به طوري كه وقتي يكي از اشراف بني الحسين از ساكنان مدينه با اسم علي بن شدقم از بزرگان شيعه نزد وي رفت ، در نخستين ملاقات ، ده هزار سكه طلا به او داد . وقت خداحافظي هم چنين كرد . وهمين طور با ديگر كساني كه به سراغش مي رفتند ( 1/577 ) .

وي نگراني خود را هم از اين كه در سال 969 شريف مانع ، با وجود آن كه شهرت به رفض وحتي سبّ شيخين داشته ، به امارت مدينه منصوب شده ، ابراز مي كند . اين به خاطر خدماتي بوده كه به ابو نمي و فرزندانش كرده است ( 1/667 ) .

به هر روي ، مكه اوايل قرن دهم ، در اختيار شريف بركات بود كه شهرت پسرش ابو نمي دوم ، كه در سال 911 به دنيا آمد و تا اواخر اين قرن حكومت مكه را در اختيار داشت ، از پدر بيشتر است . طي سال هاي دهه اول و دوم قرن دهم ، كمتر اشاره اي در اين منبع ، به كاروان حج عراقي شده و به احتمال قوي ، كاروان هاي كوچك و متفرقي به حج مي آمده اند اما محملي نداشته اند . به خصوص با بالا گرفتن كار شاه اسماعيل ، اوضاع عراق عرب و عجم ، پيچيده تر و مبهم تر شده و علي القاعده نبايد در اين زمينه ، اقدامي صورت گرفته باشد . با تسلط عثماني ها بر حرمين در سال 922 ـ 923 و با توجه به دشمني موجود ميان سليم و اسماعيل ، باز هم دشواري هاي مربوط به حج در عراق عجم و عرب بيشتر و بيشتر شد . از اين پس داستان شكل ديگري به خود مي گيرد . شگفت آن است كه جزيري ديگر خبري از ديار عراق ، جز به ندرت ندارد . وي مي گويد : در سال 962 گروهي از حجاج عراق و بغداد و بصره به اميريِ شخصي به نام موسي لنكرواني به حج

95

آمدند . [ اين زمان بغداد در اختيار عثماني ها بوده است ] اين گروه طبل و لواء هم داشتند و بر آن بودند تا سال بعد با محمل به حج بيايند اما چنين چيزي فراهم نشد . وي از قول آنان مشكل را اعراب طول راه و ناامني مسير نقل كرده است ( 2/81 ) .

درآخرين صفحات اين كتاب گزارشي از حج سلطانه ، همسر شاه طهماسب و نيز گزارشي در پيدايش صفويه ، به نقل از سيد مرتضي ، يكي از معلمان بچه هاي شاه طهماسب و از خاندانش شريف جرجاني نقل شده كه آن را در مقاله اي مستقل آورده ايم .

سلطانه دخترموسي ، از طايفه اي از امراي ترك بود كه به آنان بايندريه گفته مي شد . وي همسر سلطان شاه طهماسب ، پادشاه عجم و مادر شاه اسماعيل ميرزا بود كه زماني والي خراسان بود و پدرش به خاطر تندي او و ترسي كه از آن داشت ، وي را عزل كرد تا آن كه خدا آنچه را خواست محقق كرد .

سلطانه در سال 971 از راه شام به حج آمد ، در حالي كه با تجمّل و در محفّه اي بود كه بالاي آن قبّه اي زيبا از چوبي مخروطي شكل با پوشش مناسب داشت و همراهش اثاثيه و اموال حيرت انگيز و فراوان و يراق فاخر بود . به همراه وي ، جمعي از عجم و اعوان و انصارش بودند .

من در موسم آن سال در مكه بودم كه خبر ورود او را به بغداد شنيدم و اين كه سپاهي از عجم كه زياده از حد بود ، همراهي اش مي كردند . نايب بغداد به وي اجازه عبور از بغداد را نداد و حتي لباس جنگ پوشيد تا در صورتي كه از فرمانش سرپيچي كردند ، با آنان نبرد كند . سپس خبر آمدن و حركت وي را براي حج به سلطان سليمان فرستاد تا از او كسب اجازه كند . نايب بغداد به سطانه گفت : تنها مي تواني با شماري كه به كمكشان نياز داري سفر كني اما نه با اين جمعيت فراوان .

زماني كه بر نايب شام وارد شد ، وي دستور داد تا او از جمعيت و يراق همراه خود كم كند كه پذيرفت . سلطانه و همراهانش ، به همراه كاروان شام به مكه آمدند . نايب شام از ترس توبيخ ، خبر او را به دربار عثماني رساند . از آنجا پيغام آمد كه در بازگشت مانع از رفتن وي به بلادش شده و وي را براي رفتن به دربار سلطان تجهيز كنند . در اين وقت ، نايب شام جاويشي را از شام آماده حركت كرده ، پيام مكتوبي را به وي داد تا به امير الحاج شامي و اميرالحاج مصري برساند تا مراقب وي باشند و اجازه

96

اقامت در مكه و مدينه را به او ندهند و اين كه او مي بايست همراه حجاج شام « في الترسيم و اليسق » باز گردد .

اين جاويش ( شاويش ) در القاع الكبير با امير الحاج مصري ، كه از زيارت باز مي گشت ، برخورد كرده پيام مكتوب را به او رساند و از همان جا عازم مكه شد . اميرالحاج شامي ، چهل نفر از تيراندازان انكشاري را در اطراف محفّه سلطانه و مردان و زنان و اموال و امتعه آنان قرار داد تا آنان را در وقت بازگشت به شام ، در اختيار نايب شام قرار دهد . خود جاويش هم به همراه امير الحاج مصري بازگشت . نام وي حسن بن عيسي بود كه پدرش « عزيز الدولة المظفره ـ عيسي بن اسماعيل ابوحنيش ، زماني مقدم جمالة الشام بود . وي امير عرب هاي بني عونه در بحيره بود تا آن كه از عقبه ايله به غزه منتقل شد .

زماني كه سلطانه به مكه رسيد ، در خانه اي در نزديكي باب الصفا اقامت گزيد . اين خانه گنجايش اموال و اثاثيه او را نداشت ؛ به همين دليل فراشان ، فضاي بزرگي ( زقاقاً كبيراً ) را ـ ميان خانه و خيابان ، من الخام الأصفر الناخودي ـ آماده كردند و مطبخ و وسايل آن را در آنجا قرار دادند . همين طور محلي را به اسكان غلامان و خادمان كم سن و سال سلطانه اختصاص دادند . محفّه ها را هم در كنار باب الصفا گذاشته و باقي مانده اسباب و اثاثيه را هم در كنار خيابان قرار دادند .

سلطانه همراه زنان ، در شب ، در اوقاتي كه مطاف خلوت بود ، طواف مي كرد . وي به عرفات رفت و همه مناسك را به جاي آورد و باز به همان خانه اي كه برابر باب الصفا بود ، برگشت .

من از سيد شريف حسن امير مكه ، شفاهي پرسيدم : آيا هديه اي براي او فرستاديد يا او را اكرام كرديد ؟ گفت : نه ؛ اما از طرف او كساني آمدند و هدايايي آوردند كه من به آن ها توجهي نكردم .

كسي كه من به او اعتماد داشتم از مدينه خبر داد كه وقتي سلطانه به مدينه رسيد ، كسي از همراهانش شيخين را سب كرده بود . وي را نزد قاضي و شيخ الحرم برده و آنان حكم به قتلش كردند و پس از قتل ، جسدش را كنار باب السلام آتش زدند . ( در ادامه گزارشي در باره تأسيس دولت صفويه در چند صفحه آمده است . اين مطالب ، آخرين صفحات كتاب الدرر است كه در چاپ حمد جاسر ، صفحه 1992 مي باشد . باقي ارجاعات ما به چاپ دارالكتب العلميه است . )